

تحلیل فرآیند هویت‌دهی مجرمانه بر اساس نظریه کنش متقابل اجتماعی با تأکید بر نظریه‌های نوین جرم‌شناسی

محمدنبی اخلاقی^۱

چکیده

هدف این پژوهش تحلیل فرآیند هویت‌دهی مجرمانه بر اساس نظریه کنش متقابل اجتماعی با تأکید بر برخی نظریه‌های نوین جرم‌شناسی است. این مطالعه می‌کوشد نشان دهد چگونه برچسب‌زنی اجتماعی، تعاملات نمادین و واکنش نهادهای رسمی و غیررسمی می‌توانند در شکل‌گیری و تثبیت هویت مجرمانه در افراد نقش ایفا کنند. پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعه منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. در این چارچوب، نظریه کنش متقابل اجتماعی و نظریه برچسب‌زنی به‌عنوان مبانی نظری اصلی بررسی شده و در کنار آن، دیدگاه‌های نوین جرم‌شناسی از جمله جرم‌شناسی فرهنگی و نظریه فشار مورد تحلیل قرار گرفته‌اند تا ابعاد مختلف فرآیند هویت‌دهی مجرمانه تبیین شود. یافته‌ها نشان می‌دهد که هویت مجرمانه صرفاً نتیجه انتخاب فردی نیست، بلکه در بستر تعاملات اجتماعی و واکنش‌های نهادهای کنترل اجتماعی شکل می‌گیرد. برچسب‌زنی منفی، طرد اجتماعی و مواجهه مکرر با نهادهایی مانند پلیس، مدرسه و زندان می‌تواند به شکل‌گیری انحراف ثانویه و درونی‌سازی نقش مجرمانه در فرد منجر شود. همچنین فرهنگ‌های فرعی، محرومیت‌های ساختاری و بازنمایی‌های رسانه‌ای در تقویت و تداوم این هویت نقش مؤثری دارند. بر اساس نتایج پژوهش، پیشگیری از تثبیت هویت مجرمانه نیازمند توجه به پیامدهای اجتماعی برچسب‌زنی و اصلاح شیوه‌های برخورد نهادهای رسمی با افراد در معرض انحراف است. اتخاذ رویکردهای حمایتی، کاهش طرد اجتماعی و تقویت برنامه‌های مداخله زود هنگام می‌تواند در جلوگیری از درونی‌شدن هویت مجرمانه و کاهش گرایش به رفتارهای بزهکارانه مؤثر باشد.

کلیدواژه‌ها: هویت‌دهی مجرمانه، نظریه کنش متقابل اجتماعی، نظریه‌های نوین جرم‌شناسی، برچسب‌زنی.

۱. دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، مدرسه عالی علوم انسانی، حکمت و تاریخ، جامعه المصطفی العالمیه، مشهد، ایران.

مقدمه

پژوهش‌های جرم‌شناسی همواره در تلاش بوده‌اند تا علل و عوامل مختلفی را که منجر به بزهکاری و انحراف اجتماعی می‌شوند، شناسایی کنند. یکی از مهم‌ترین ابعاد این تحقیقات، فرآیند هویت‌دهی مجرمانه است که به نحوه شکل‌گیری هویت فرد به‌عنوان یک بزهکار در اثر تعاملات اجتماعی و تجربیات فردی می‌پردازد. هویت فردی به‌طور مستمر در تعامل با دیگران ساخته می‌شود و افراد در این تعاملات معنای اجتماعی نقش‌ها، هنجارها و رفتارهای مختلف را می‌آموزند. بر اساس نظریه کنش متقابل اجتماعی، هویت فرد از طریق فرآیندهای نمادین، بازتعریف خود و واکنش‌های اجتماعی به‌ویژه در مواجهه با برچسب‌ها و طبقه‌بندی‌های اجتماعی شکل می‌گیرد.

نظریه‌های جرم‌شناسی مانند نظریه برچسب‌زنی و بزهکاری ثانویه به‌ویژه بر این تأکید دارند که هنگامی که فرد در معرض برچسب‌زنی و قضاوت‌های منفی قرار می‌گیرد، این برچسب‌ها به‌تدریج درونی می‌شوند و فرد نقش مجرمانه را پذیرفته و آن را به‌عنوان هویت خود می‌سازد. علاوه بر این، نظریه‌های نوین جرم‌شناسی مانند جرم‌شناسی فرهنگی و نظریه فشار، به بررسی نقش فرهنگ‌های فرعی، محرومیت اجتماعی و تأثیرات رسانه‌ها در تقویت و تثبیت هویت مجرمانه پرداخته‌اند (Ferrell, 1999; Merton, 1948). این دیدگاه‌ها نشان می‌دهند که جرم تنها یک انتخاب فردی نیست، بلکه محصولی است از تعاملات اجتماعی معیوب، طرد و محرومیت‌های ساختاری.

بر اساس داده‌های قبلی و پیشینی، موضوع مورد تحقیق در جرم‌شناسی، هویت‌دهی مجرمانه به‌عنوان فرایندی اجتماعی مورد تأکید قرار گرفته است و در بستر تعاملات فرد با دیگران شکل می‌گیرد. نظریه کنش متقابل اجتماعی بیان می‌کند که هویت فرد از طریق تفسیر نمادها، واکنش‌های اجتماعی و برچسب‌هایی که از سوی جامعه دریافت می‌کند ساخته می‌شود. در این چارچوب، نظریه برچسب‌زنی و مفهوم بزهکاری ثانویه تأکید دارند که برچسب‌های منفی اجتماعی می‌توانند به درونی‌شدن نقش مجرمانه و تثبیت آن در هویت فرد منجر شوند (Becker, 1963; Lemert, 1951). همچنین پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه جرم‌شناسی فرهنگی و نظریه فشار نشان داده‌اند که عواملی مانند طرد اجتماعی، محرومیت ساختاری، فرهنگ‌های فرعی و واکنش نهادهایی چون خانواده، مدرسه و پلیس در شکل‌گیری و تقویت هویت مجرمانه نقش مهمی دارند (Ferrell, 1999; Merton, 1948). این مطالعات بیانگر آن است که بزهکاری صرفاً نتیجه انتخاب فردی نیست، بلکه محصول تعاملات اجتماعی و شرایط ساختاری جامعه است.

هدف این پژوهش بررسی فرآیند هویت‌دهی مجرمانه از منظر نظریه کنش متقابل اجتماعی است، به‌ویژه تأثیر برچسب‌زنی و تعاملات فرد با نهادهای اجتماعی مانند پلیس، خانواده و مدرسه. در این تحقیق، سعی بر آن است که نشان داده شود چگونه برچسب‌های اجتماعی، طرد و تجربیات نهادهای کنترلی می‌توانند منجر به درونی‌سازی هویت مجرمانه در فرد شوند. نتایج این پژوهش می‌تواند به شناسایی راهکارهای پیشگیرانه و

حمایتی در کاهش بزهکاری، به‌ویژه در مراحل اولیه هویت‌دهی مجرمانه کمک کند و در نهایت به طراحی سیاست‌های اجتماعی مؤثرتر برای پیشگیری از جرم در سطح جامعه منجر شود.

اهداف تحقیق

هدف کلی این پژوهش، تحلیل فرآیند هویت‌دهی مجرمانه بر اساس نظریه کنش متقابل اجتماعی و نظریه‌های نوین جرم‌شناسی است. این تحقیق قصد دارد تا درک عمیق‌تری از چگونگی شکل‌گیری و تثبیت هویت مجرمانه در افراد از طریق تعاملات اجتماعی، برچسب‌زنی و تجربه‌های مختلف نهادهای اجتماعی ارائه دهد. اهداف جزئی تحقیق عبارت‌اند از:

۱. بررسی نقش تعاملات اجتماعی در فرآیند هویت‌دهی مجرمانه و چگونگی شکل‌گیری این هویت از طریق تفسیر نمادین و واکنش‌های اجتماعی.
۲. تحلیل تأثیر برچسب‌زنی اجتماعی (مثلاً از سوی پلیس، مدرسه و خانواده) در پذیرش نقش مجرمانه توسط فرد.
۳. مطالعه تعاملات فرد با نهادهای کنترلی مانند پلیس و زندان و چگونگی اثرات این تعاملات در درونی‌سازی هویت مجرمانه.
۴. بررسی تأثیر فرهنگ‌های فرعی و محرومیت ساختاری در شکل‌گیری هویت مجرمانه به‌ویژه در جوامع با مشکلات اقتصادی و اجتماعی.
۵. ارائه راهکارهای پیشگیرانه و حمایتی برای مقابله با هویت‌دهی مجرمانه و کاهش بزهکاری در مراحل اولیه شکل‌گیری هویت فرد.

گفتار اول: بررسی نظریه‌های جرم‌شناسی

بررسی نظریه‌های جرم‌شناسی به مطالعه دیدگاه‌های مختلف درباره علل و عوامل بروز جرم در جامعه می‌پردازد. این نظریه‌ها تلاش می‌کنند توضیح دهند چرا برخی افراد یا گروه‌ها مرتکب جرم می‌شوند و چه شرایط اجتماعی، اقتصادی، روان‌شناختی یا زیستی در شکل‌گیری رفتار مجرمانه نقش دارند. از مهم‌ترین رویکردها می‌توان به نظریه‌های کلاسیک، زیستی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی اشاره کرد که هرکدام از زاویه‌ای متفاوت به تحلیل جرم می‌پردازند. بررسی این نظریه‌ها به پژوهشگران و سیاست‌گذاران کمک می‌کند تا راهکارهای مؤثرتری برای پیشگیری از جرم و اصلاح مجرمان طراحی کنند.

۱. مفهوم نظریه کنش متقابل اجتماعی

نظریه کنش متقابل اجتماعی، رویکردی جامعه‌شناختی است که بیان می‌کند هویت و رفتار افراد در بستر تعاملات روزمره اجتماعی و از طریق تفسیر نمادها و واکنش دیگران شکل می‌گیرد. افراد در فرآیند تعامل، معناها را می‌سازند و بازتعریف می‌کنند و این کنش‌ها مبنای شکل‌گیری نقش‌های اجتماعی و هویت فردی است (Blumer, 1969; Mead, 1934).



به عبارت دیگر، خشونت و بزهکاری اغلب نتیجه تعاملات خاص بین افراد در موقعیت‌های اجتماعی خاص است، نه صرفاً نتیجه ویژگی‌های فردی یا ساختارهای کلان اجتماعی. یعنی مجرمان در پاسخ به رفتار، تهدید یا تحریک دیگری دست به کنش می‌زنند و رفتارهای خشونت‌آمیز، اغلب در یک چارچوب تعاملی و واکنشی شکل می‌گیرند.

۲. مفهوم هویت‌دهی مجرمانه

هویت مجرمانه مفهومی در حوزه جامعه‌شناسی و جرم‌شناسی است که به درک و پذیرش نقش «مجرم» به‌عنوان بخشی از هویت فردی و اجتماعی اشاره دارد. این هویت معمولاً در نتیجه فرآیندهای اجتماعی مانند برچسب‌زنی، طرد اجتماعی و تعامل با نهادهای کنترلی شکل می‌گیرد. زمانی که فرد توسط جامعه، خانواده، نهادهای رسمی یا رسانه‌ها به‌عنوان مجرم شناخته و برچسب‌گذاری می‌شود، این برچسب می‌تواند بر درک فرد از خود اثر بگذارد و به تدریج نقش مجرمانه را درونی سازد. بر اساس نظریه برچسب‌زنی (Becker, 1963) و بزهکاری ثانویه (Lemert, 1993)، هویت مجرمانه از انحراف اولیه فراتر می‌رود و در پاسخ به واکنش‌های اجتماعی، فرد وارد چرخه‌ای از انزوای اجتماعی و پذیرش نقش مجرمانه می‌شود.

عوامل فرهنگی، ساختاری و روانی نیز در تقویت این هویت نقش دارند؛ برای مثال، زندگی در محله‌های جرم‌خیز، نابرابری اقتصادی، تجربه زندان و قرار گرفتن در فرهنگ‌های فرعی مجرمانه می‌توانند این هویت را تثبیت کنند. در مجموع، هویت مجرمانه محصولی پویا و اجتماعی است که در بستر تعاملات و شرایط اجتماعی شکل می‌گیرد و می‌تواند به تکرار جرم و بازتولید انحراف بینجامد (Becker, 1963).

۳. نظریه کنش متقابل اجتماعی

نظریه کنش متقابل اجتماعی یک رویکرد بنیادی در جامعه‌شناسی است که بر تأثیرات تعاملات روزمره افراد بر شکل‌گیری هویت‌ها، معناها و رفتارها تأکید دارد. این نظریه از ایده‌های جورج هربرت مید و هربرت بلومر سرچشمه می‌گیرد و معتقد است که افراد در فرآیند تعاملات اجتماعی، از طریق تفسیر نمادها و واکنش‌ها، معناهای مشترکی از جهان اجتماعی می‌سازند (Blumer, 1969). بر اساس این نظریه، هویت فرد نه یک ویژگی ثابت، بلکه نتیجه فرآیند دائمی تعاملات و کنش‌های متقابل اجتماعی است.

در این دیدگاه، کنش‌های فردی نه تنها تحت تأثیر عوامل درونی، بلکه تحت تأثیر بازخوردهای اجتماعی نیز قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، افراد در هنگام تعامل با دیگران به‌طور مداوم بر اساس واکنش‌ها و ارزیابی‌های اجتماعی خود هویت و نقش‌هایشان را بازتعریف می‌کنند (Mead, 1934). به‌عنوان مثال، یک فرد ممکن است از طریق بازخوردهای منفی اجتماعی، مانند برچسب‌زنی به‌عنوان «مجرم»، هویت خود را تغییر دهد و به تدریج نقش مجرمانه را پذیرفته و در درون خود به آن هویت بدهد (Becker, 1963).

در نتیجه، نظریه کنش متقابل اجتماعی به‌ویژه در بررسی فرآیندهای هویت‌دهی مجرمانه کاربرد دارد، زیرا نشان می‌دهد که افراد از طریق تعاملات اجتماعی و برچسب‌زنی‌های اجتماعی ممکن است به پذیرش هویت

مجرمانه و انحراف اجتماعی سوق یابند. این نظریه بر اهمیت تأثیرات فرهنگی، نمادها و ارتباطات اجتماعی در شکل‌گیری هویت‌ها تأکید دارد.

۴. نظریه برچسب‌زنی

نظریه برچسب‌زنی یکی از نظریه‌های مهم در حوزه جامعه‌شناسی انحرافات و جرم‌شناسی است که در دهه ۱۹۶۰ توسط جامعه‌شناسانی مانند هاوارد بکر و ادوین لمرت توسعه یافت. این نظریه بر این باور است که انحراف و بزهکاری نه صرفاً نتیجه رفتار فردی، بلکه بیشتر نتیجه واکنش جامعه به آن رفتار است. یعنی فرد زمانی «منحرف» یا «مجرم» تلقی می‌شود که برچسب انحراف بر او زده شود و این برچسب از سوی نهادهای اجتماعی، مانند پلیس، مدرسه، رسانه‌ها یا حتی خانواده اعمال می‌شود (Becker, 1963).

برچسب‌زنی می‌تواند منجر به شکل‌گیری یک «هویت انحرافی» در فرد شود، که از آن به‌عنوان بزهکاری ثانویه یاد می‌شود. در این حالت، فرد پس از دریافت برچسب، خود را مطابق با آن بازتعریف می‌کند و نقش مجرمانه را می‌پذیرد و تکرار می‌کند (Lemert, 1951). بنابراین، نظریه برچسب‌زنی بر نقش ساختارهای قدرت و تعاملات اجتماعی در تولید و تداوم انحراف تأکید دارد. این نظریه به جای تمرکز صرف بر رفتار، توجه خود را بر واکنش جامعه به آن رفتار و تأثیر آن واکنش بر هویت فردی متمرکز می‌کند.

۵. نظریه بزهکاری اولیه و ثانویه

نظریه بزهکاری اولیه و ثانویه از جمله مفاهیم کلیدی در نظریه برچسب‌زنی و جرم‌شناسی تعامل‌گراست که نخستین بار توسط جامعه‌شناس آمریکایی، ادوین لمرت مطرح شد. این نظریه به‌طور کلی بین دو مرحله از بزهکاری تمایز قائل می‌شود: بزهکاری اولیه و بزهکاری ثانویه.

بزهکاری اولیه به رفتارهای انحرافی جزئی و پراکنده‌ای اشاره دارد که ممکن است توسط بسیاری از افراد در طول زندگی تجربه شوند، اما الزاماً به شکل‌گیری هویت مجرمانه نمی‌انجامند. این نوع انحراف معمولاً به‌صورت تصادفی و بدون پیامدهای جدی اجتماعی یا فردی رخ می‌دهد و از سوی جامعه نادیده گرفته یا با واکنشی ملایم مواجه می‌شود. در این مرحله، فرد هنوز خود را «مجرم» یا «منحرف» نمی‌داند.

اما بزهکاری ثانویه زمانی آغاز می‌شود که جامعه، نهادهای رسمی یا دیگران به فرد برچسب انحراف می‌زنند و او را «مجرم» تعریف می‌کنند. این برچسب‌زنی می‌تواند باعث طرد اجتماعی، محدودیت در فرصت‌های اجتماعی و در نهایت پذیرش نقش مجرمانه از سوی فرد شود. در این حالت، فرد با درونی‌سازی نقش مجرم، به‌طور پیوسته در رفتارهای بزهکارانه درگیر می‌شود. در نتیجه، نظریه لمرت بر این نکته تأکید دارد که واکنش جامعه به انحراف، عامل اصلی در تداوم یا تشدید رفتار مجرمانه است، نه صرفاً خود آن رفتار (Lemert, 1951).

۶. نظریه خرده‌فرهنگ مجرمانه

نظریه خرده‌فرهنگ مجرمانه از نظریه‌های جامعه‌شناختی مهم در تبیین بزهکاری جوانان و رفتارهای انحرافی گروهی است که توسط نظریه‌پردازانی مانند آلبرت کوهن، ریچارد کلارد و لوید اوهلین در دهه‌های ۱۹۵۰ و



۱۹۶۰ توسعه یافت. این نظریه بر این فرض استوار است که برخی از افراد، به‌ویژه نوجوانان طبقات پایین، به دلیل ناتوانی در دستیابی به اهداف فرهنگی مشروع جامعه (مانند موفقیت تحصیلی، شغل آبرومند و ثروت)، به سمت ایجاد یا پیوستن به خرده‌فرهنگ‌های جایگزین و گاه مجرمانه سوق داده می‌شوند. در این خرده‌فرهنگ‌ها، ارزش‌ها و هنجارهایی شکل می‌گیرد که اغلب در تضاد با ارزش‌های جامعه غالب هستند. برای مثال، رفتارهایی مانند خشونت، سرقت، نافرمانی از قانون و وفاداری گروهی، ممکن است در این گروه‌ها نشانه «موفقیت» تلقی شوند. این گروه‌ها نوعی هویت جمعی برای اعضای خود فراهم می‌کنند که در آن، رفتار مجرمانه نه تنها پذیرفته، بلکه تشویق می‌شود.

۷. نظریه کنترل اجتماعی

نظریه کنترل اجتماعی یکی از نظریه‌های مهم در حوزه جرم‌شناسی است که به‌جای تمرکز بر دلایل ارتکاب جرم، به این پرسش می‌پردازد که چرا اکثر افراد از ارتکاب به جرم خودداری می‌کنند. این نظریه عمدتاً توسط تراویس هیرشی در سال ۱۹۶۹ مطرح شد و بر نقش پیوندهای اجتماعی در جلوگیری از رفتار مجرمانه تأکید دارد. بر اساس نظریه هیرشی، هر چه پیوند فرد با نهادهای اجتماعی (مانند خانواده، مدرسه، مذهب و اشتغال) قوی‌تر باشد، احتمال ارتکاب جرم کاهش می‌یابد. این پیوندها چهار عنصر کلیدی دارند: دبستگی، تعهد، درگیری و باور. ضعف یا گسست این پیوندها موجب تضعیف کنترل درونی فرد و افزایش گرایش به انحراف می‌شود. نظریه کنترل اجتماعی برخلاف بسیاری از نظریه‌های جرم‌شناسی، فرض می‌کند که گرایش به جرم در همه انسان‌ها وجود دارد، اما کنترل‌های اجتماعی و اخلاقی مانع بروز آن می‌شوند. بنابراین، برای پیشگیری از جرم، باید ساختارهای اجتماعی تقویت شوند و افراد به نهادهای رسمی و غیررسمی جامعه پیوند یابند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۴، ص. ۵۸).

۸. نظریه انتخاب عقلانی

نظریه انتخاب عقلانی یکی از نظریه‌های کلاسیک و تأثیرگذار در حوزه جرم‌شناسی است که ریشه در اقتصاد کلاسیک و نظریه‌های تصمیم‌گیری دارد. بر اساس این نظریه، افراد کنشگرانی منطقی و هدفمند هستند که پیش از ارتکاب هر عمل، از جمله جرم، هزینه‌ها و منافع احتمالی آن را سبک‌وسنگین می‌کنند. در نتیجه، جرم محصول تصمیمی آگاهانه است که در پاسخ به یک فرصت مناسب و با هدف دستیابی به سود، انجام می‌شود (Clarke & Cornish, 1985).

در این چارچوب، مجرم فردی است که منطلق سود و زیان را در نظر گرفته و به این نتیجه رسیده که منافع جرم بیشتر از هزینه‌های آن است. این هزینه‌ها می‌توانند شامل احتمال دستگیری، مجازات قانونی، طرد اجتماعی یا احساس گناه باشند. بنابراین، اگر فرصت ارتکاب جرم بالا و احتمال مجازات پایین باشد، احتمال وقوع جرم نیز افزایش می‌یابد. این نظریه تأکید می‌کند که افراد صرف‌نظر از موقعیت اقتصادی، اجتماعی یا روانی، توانایی تصمیم‌گیری منطقی دارند و اگر محیط اجتماعی فرصت ارتکاب جرم را کاهش دهد یا هزینه‌های

آن را افزایش دهد، انگیزه برای ارتکاب جرم نیز کاهش خواهد یافت. از این‌رو، نظریه انتخاب عقلانی مبنای بسیاری از سیاست‌های پیشگیرانه در حوزه عدالت کیفری قرار گرفته است. در مجموع، این نظریه بر عقلانیت رفتاری و تأثیر ساختارهای محیطی بر تصمیم‌گیری مجرمانه تأکید دارد.

گفتار دوم: هویت‌دهی مجرمانه بر اساس نظریه کنش متقابل اجتماعی

فرایندهای هویت‌دهی مجرمانه بر اساس نظریه کنش متقابل اجتماعی بر این فرض استوارند که هویت فرد در تعاملات روزمره با دیگران شکل می‌گیرد. زمانی که فرد در مواجهه با نهادهای رسمی یا گروه‌های اجتماعی برچسب «مجرم» دریافت می‌کند، این برچسب در تعاملات بعدی او بازتولید می‌شود و به تدریج درونی می‌گردد. طرد اجتماعی، پیش‌داوری و رفتارهای تحقیرآمیز، فرد را به سمت بازتعریف خود در چارچوب هویت مجرمانه سوق می‌دهد. همچنین پیوستن به گروه‌های منحرف یا خرده‌فرهنگ‌های بزهکارانه این هویت را تقویت می‌کند. بنابراین، هویت مجرمانه محصول رابطه‌ای پویا میان فرد و ساختار اجتماعی است و از طریق تفسیر نمادها، واکنش‌ها و تعاملات متقابل شکل می‌گیرد.

الف. فرایند هویت مجرمانه بر اساس نظریه کنش متقابل اجتماعی

۱. مرحله اول: برچسب‌زنی اولیه

در نظریه کنش متقابل اجتماعی، هویت افراد نتیجه تعاملات روزمره و بازخوردهای اجتماعی است. در این چارچوب، فرایند هویت‌دهی مجرمانه نیز تدریجی و متأثر از برچسب‌هایی است که جامعه به فرد می‌زند. مرحله اول این فرایند، برچسب‌زنی اولیه است.

در این مرحله، فرد ممکن است مرتکب یک رفتار خلاف هنجار یا قانونی شود که الزاماً از دید خودش یا حتی اطرافیان، «مجرمانه» تلقی نمی‌شود. اما زمانی که نهادهای اجتماعی مانند مدرسه، خانواده یا پلیس به آن رفتار واکنش نشان می‌دهند و به فرد برچسب «خاطی»، «خطرناک» یا «مسئله‌دار» می‌زنند، اولین گام در شکل‌گیری هویت مجرمانه برداشته می‌شود. این برچسب نه فقط به عمل فرد، بلکه به شخصیت او نسبت داده می‌شود.

در این مرحله، فرد هنوز ممکن است این هویت را نپذیرفته باشد، اما با شروع طرد اجتماعی، تغییر نگرش اطرافیان و محدود شدن فرصت‌های اجتماعی، فشار روانی و اجتماعی برای پذیرش نقش مجرمانه آغاز می‌شود. به عبارتی، برچسب‌زنی اولیه نه فقط یک واکنش اجتماعی، بلکه آغاز یک «تعامل مستمر» است که در صورت تداوم، به مرحله بزهکاری ثانویه و پذیرش هویت مجرمانه می‌انجامد.

۲. مرحله دوم: درونی‌سازی برچسب

در مرحله دوم فرایند هویت‌دهی مجرمانه، فرد پس از تجربه برچسب‌زنی اولیه، وارد مرحله‌ای می‌شود که نظریه‌پردازانی مانند ادوین لمرت از آن به‌عنوان بزهکاری ثانویه یاد می‌کنند. در این مرحله، فرد نه فقط به دلیل یک عمل خاص، بلکه به‌عنوان یک «مجرم» یا «منحرف» شناخته می‌شود و این هویت از سوی اطرافیان،



نهاده‌ها و ساختارهای اجتماعی به او تحمیل می‌گردد. در واکنش به این برچسب‌ها، فرد شروع به بازتعریف خود در چارچوب هویت مجرمانه می‌کند. طرد از گروه‌های اجتماعی مثبت (مانند مدرسه، خانواده یا بازار کار) و پذیرش در گروه‌های انحرافی یا خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه، این فرآیند را تسریع می‌کند. هویت مجرمانه در این مرحله دیگر یک واکنش موقتی یا تصادفی نیست، بلکه به بخشی از خودآگاهی و نقش اجتماعی فرد تبدیل می‌شود (Merton, 1948).

از منظر نظریه کنش متقابل اجتماعی، درونی‌سازی این هویت حاصل تعاملات روزمره فرد با دیگران و تفسیر نمادهایی است که به او داده می‌شود (مانند رفتار تحقیرآمیز، انگ اجتماعی یا نظارت پلیسی دائمی). در نهایت، فرد به نقشی که جامعه به او داده عمل می‌کند، که همان مفهوم «پیش‌گویی خودمحقق‌شونده» است.

۳. تقویت هویت مجرمانه از طریق تعاملات اجتماعی

فرایند شکل‌گیری و تقویت هویت مجرمانه در بستر تعاملات اجتماعی روی می‌دهد؛ زیرا هویت انسانی اساساً محصول ارتباط فرد با دیگران و بازخوردهای اجتماعی است. وقتی فرد در محیط‌هایی قرار می‌گیرد که هنجارهای بزهکارانه در آن پذیرفته یا حتی تشویق می‌شود، این تعاملات به مرور موجب درونی‌سازی ارزش‌ها و نقش‌های مجرمانه در او می‌گردد.

نظریه انجمن‌های تفاضلی ساترلند بیان می‌کند که فرد رفتار مجرمانه را از طریق تماس مکرر با گروه‌هایی می‌آموزد که نگرش مثبت نسبت به جرم دارند. در چنین روابطی، نه تنها مهارت‌های بزهکارانه، بلکه «توجیهات اخلاقی» و «زبان خاص گروه» نیز منتقل می‌شود. از منظر نظریه برچسب‌زنی، تعاملات اجتماعی پس از نخستین رفتار انحرافی نیز می‌توانند هویت مجرمانه را تثبیت کنند (Becker, 1963; Lemert, 1951). هنگامی که فرد از سوی خانواده، مدرسه، رسانه یا نظام عدالت کیفری با برچسب «بزهکار» مواجه می‌شود، این هویت به او تحمیل می‌گردد و فرصت‌های بازگشت اجتماعی از میان می‌رود. فرد در واکنش به طرد و سرخوردگی، بیشتر با گروه‌های مشابه معاشرت می‌کند و در نهایت، نقش مجرم برای او درونی می‌شود.

تعاملات در محیط زندان نمونه‌ای بارز از این پدیده است. ارتباط مداوم میان زندانیان، تبادل تجربیات جرم، و تشکیل «فرهنگ زندانی» باعث می‌شود بسیاری از مجرمان تازه‌وارد پس از آزادی، هویت بزهکارانه‌ای قوی‌تر پیدا کنند. این پدیده را گاهی «دانشگاه جرم» می‌نامند.

از سوی دیگر، رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی نیز از طریق بازنمایی چهره‌های مجرمانه به‌عنوان قهرمان یا الگوی مقاومت، می‌توانند هویت مجرمانه را در سطح نمادین تقویت کنند. این امر به‌ویژه در میان جوانان دارای احساس بی‌عدالتی و طرد اجتماعی تأثیرگذار است.

۴. مرحله تثبیت هویت و انحراف ثانویه

در مرحله سوم، هویت مجرمانه تثبیت و بازتولید می‌شود؛ یعنی فرد نه تنها نقش مجرم را می‌پذیرد، بلکه آن را به‌عنوان بخشی از هویت پایدار خود درونی می‌کند. بر اساس نظریه کنش متقابل اجتماعی، این مرحله نتیجه

تعاملات مداوم با محیط‌های انحرافی، نهادهای رسمی و بازخوردهای منفی اجتماعی است (Blumer, 1969). در این فاز، مجرم بودن دیگر یک رفتار گذرا نیست، بلکه فرد خود را به عنوان «مجرم» می‌شناسد و جامعه نیز این هویت را به او نسبت می‌دهد. برچسب‌زنی مکرر، طرد اجتماعی، تکرار برخورد با سیستم عدالت کیفری (مانند زندان) و عضویت در گروه‌های بزهکار، موجب تقویت این هویت می‌شود (Becker, 1963). به عبارت دیگر، تعاملات مکرر با دیگر بزهکاران، پذیرش در خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه و نبود جایگزین‌های مثبت، به نهادینه‌سازی این نقش منجر می‌شود. در نتیجه، فرد نه تنها به انجام جرم ادامه می‌دهد، بلکه آن را توجیه، تکرار و حتی آموزش می‌دهد.

از منظر جرم‌شناسی نوین، این مرحله با مفاهیمی مانند «سرمایه فرهنگی منفی» (Ferrell, 1999) و «سبک زندگی مجرمانه» در نظریه جرم‌شناسی فرهنگی نیز هم‌راستا است. جامعه با محروم‌سازی مداوم فرد از فرصت‌های بازگشت، ناخواسته در بازتولید این هویت نقش دارد. در این مرحله، «پیش‌گویی خودمحقق‌شونده» کاملاً تحقق یافته است؛ فرد همان چیزی می‌شود که جامعه از او انتظار داشته: یک مجرم (Merton, 1948).

ب. نقش نهادهای اجتماعی در فرایند شکل‌دهی هویت مجرمانه

فرآیند شکل‌دهی هویت مجرمانه تحت تأثیر تعاملات فرد با نهادهای اجتماعی مختلف قرار دارد. این نهادها می‌توانند به طور مثبت یا منفی بر رفتارهای فرد تأثیر بگذارند و در نهایت به توسعه یا تغییر هویت مجرمانه او کمک کنند. در این تحلیل، به نقش چهار نهاد اصلی اجتماعی شامل خانواده، مدرسه، نظام عدالت کیفری و رسانه‌ها در شکل‌گیری هویت مجرمانه پرداخته می‌شود.

۱. خانواده

خانواده اولین و مهم‌ترین نهاد اجتماعی است که تأثیر زیادی بر شکل‌گیری هویت فرد دارد. روابط خانوادگی و شرایط تربیتی می‌توانند فرد را به سمت رفتارهای مجرمانه سوق دهند یا برعکس، او را از انحرافات اجتماعی دور نگه دارند. در برخی موارد، آسیب‌های خانوادگی مانند طلاق، سوءاستفاده‌های عاطفی و فیزیکی یا غیبت والدین می‌تواند موجب شکل‌گیری هویت مجرمانه در فرد شود. نجفی ابرندآبادی (۱۳۹۳) به این نکته اشاره می‌کند که اختلالات خانوادگی می‌تواند بر رشد شخصیت و هویت اجتماعی فرد اثر منفی گذاشته و او را در معرض رفتارهای انحرافی قرار دهد.

۲. مدرسه

مدرسه دومین نهاد مهم در فرآیند اجتماعی‌سازی فرد است. این نهاد می‌تواند نقش حمایتی یا تخریبی در شکل‌گیری هویت مجرمانه ایفا کند. در محیط‌های مدرسه‌ای که روابط اجتماعی سالم و محیطی حمایتی وجود دارد، دانش‌آموزان تمایل کمتری به ارتکاب جرم دارند. اما در مدارس با شرایط ناگوار، تبعیض، خشونت و عدم توجه به نیازهای فردی، احتمال انحراف اجتماعی بیشتر می‌شود. شجاعی (۱۳۹۲) در تحقیق خود



تأکید دارد که وجود تبعیض‌ها و فشارهای اجتماعی در مدارس می‌تواند باعث احساس طرد و انزوا در نوجوانان شود و این امر می‌تواند آن‌ها را به سمت گروه‌های انحرافی و پذیرش هویت مجرمانه سوق دهد.

۳. نظام عدالت کیفری

نظام عدالت کیفری که شامل پلیس، دادگاه‌ها و زندان‌ها می‌شود، به‌طور مستقیم بر شکل‌گیری هویت مجرمانه تأثیر دارد. بر اساس نظریه برچسب‌زنی بکر (۱۹۶۳)، زمانی که فردی مرتکب جرم می‌شود و برچسب مجرم به او زده می‌شود، این برچسب می‌تواند باعث شود که فرد هویت مجرمانه را بپذیرد و به رفتارهای انحرافی بیشتری روی آورد. زندان‌ها به‌ویژه با شرایط سخت و طرد اجتماعی که ایجاد می‌کنند، می‌توانند بر هویت فرد تأثیر گذاشته و او را بیشتر به سمت جرم و انحراف سوق دهند. محمدی (۱۳۹۶) در کتاب خود بیان می‌کند که سیستم‌های عدالت کیفری اغلب به‌جای اصلاح و بازسازی، به تثبیت هویت مجرمانه می‌پردازند.

۴. رسانه‌ها

رسانه‌ها به‌ویژه تلویزیون، سینما و شبکه‌های اجتماعی نقش پررنگی در شکل‌گیری هویت اجتماعی افراد دارند. این رسانه‌ها می‌توانند تصویری اغراق‌شده و معمولاً منفی از جرم و مجرمان به نمایش بگذارند، که این امر ممکن است باعث تقلید از رفتارهای مجرمانه و پذیرش هویت مجرمانه توسط برخی افراد شود. درویشیان (۱۳۹۰) تأکید دارد که رسانه‌ها می‌توانند از طریق پوشش‌های خبری منفی یا نمایشی از رفتارهای مجرمانه، هویت‌های جدیدی برای افراد بسازند که خود را در قالب شخصیت‌های بزهکار ببینند. در همین راستا، رسانه‌ها می‌توانند الگویی برای رفتارهای انحرافی فراهم کنند و افراد را تشویق به پذیرش هویت مجرمانه نمایند.

ج. راهکارهای پیشگیرانه و کنترلی بر اساس نظریه کنش متقابل اجتماعی

۱. دوری از برچسب‌های زود هنگام

یکی از اصلی‌ترین راهکارها، جلوگیری از برچسب‌زنی اولیه است. به‌ویژه در دوران کودکی و نوجوانی، بسیاری از افراد ممکن است رفتارهای انحرافی و موقتی داشته باشند که در صورت برچسب‌زنی اولیه به راحتی می‌توانند به هویت مجرمانه تبدیل شوند. این امر مستلزم آموزش نهادهای اجتماعی نظیر خانواده، مدارس و پلیس است که به‌جای برچسب‌زنی، از روش‌های حمایتی و اصلاحی استفاده کنند. بکر (۱۹۶۳) پیشنهاد می‌کند که مداخلات اجتماعی باید بر شناسایی نیازها و مشکلات فردی تمرکز کنند، نه صرفاً بر ارزیابی رفتارهای فرد.

۲. جایگزین‌های زندان

زندان به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین مجازات‌ها در بسیاری از نظام‌های قضائی برای مقابله با بزهکاری استفاده می‌شود. اما این مجازات غالباً نتایج معکوس به‌دنبال دارد، زیرا می‌تواند موجب تقویت هویت مجرمانه فرد و انزوای اجتماعی او شود. به همین دلیل، جایگزین‌های زندان به‌عنوان راهکاری برای اصلاح و بازپروری افراد بزهکار پیشنهاد شده‌اند که هدف آن‌ها کاهش آثار منفی زندان و تسهیل بازگشت موفق فرد به جامعه است.

مجازات‌های جایگزین می‌توانند شامل دوره‌های کار عمومی، تحت نظر بودن، دوره‌های آموزشی و درمانی، و یا حتی نظارت‌های الکترونیکی باشند. این مجازات‌ها بیشتر بر اصلاح فرد و بازسازی روابط اجتماعی او تمرکز دارند تا صرفاً مجازات کردن او. بکر (۱۹۶۳) در نظریه برچسب‌زنی خود اشاره می‌کند که مجازات‌هایی مانند زندان می‌توانند فرد را به هویت مجرمانه شناخته شده در جامعه تبدیل کنند. اما جایگزین‌های زندان می‌توانند موجب کاهش برچسب‌زنی و فراهم آوردن فرصت‌های بازپروری شوند.

کار عمومی به عنوان یکی از جایگزین‌های مؤثر زندان شناخته می‌شود که به فرد اجازه می‌دهد تا در راستای مفید بودن برای جامعه فعالیت کند و در عین حال با اصلاح رفتارهای خود به بازگشت سالم به جامعه کمک کند. شیرر (۱۳۹۰) به نقش کار عمومی در کاهش احتمال بازگشت به جرم اشاره دارد و معتقد است که این شیوه با تقویت مسئولیت‌پذیری و تعلق اجتماعی افراد می‌تواند اثربخش باشد.

برنامه‌های درمانی و مشاوره‌ای برای افرادی که مرتکب جرم شده‌اند، به‌ویژه افرادی که مشکلات روانی یا اعتیاد دارند، جایگزینی مناسب برای زندان به شمار می‌آید. محسنی (۱۳۹۴) در پژوهشی نشان داد که بسیاری از مجرمان با مشکلات روانی و اجتماعی دست و پنجه نرم می‌کنند و با ارائه مشاوره‌های روان‌شناختی و برنامه‌های درمانی، می‌توان به طور مؤثری به اصلاح رفتار و کاهش رفتارهای مجرمانه پرداخت.

نظارت‌های الکترونیکی، شامل استفاده از دستبندهای الکترونیکی یا سیستم‌های ردیابی، به عنوان راهی برای محدود کردن آزادی فرد بدون نیاز به زندان مطرح شده است. این شیوه به مجرم این امکان را می‌دهد که در جامعه زندگی کند، به اشتغال بپردازد و در عین حال تحت نظارت باشد. این نوع نظارت به‌ویژه برای مجرمان کم‌خطر و افرادی که در مراحل اولیه بزهکاری قرار دارند، مفید است.

۳. توانمندسازی اجتماعی و اقتصادی

توانمندسازی اجتماعی و توانمندسازی اقتصادی از جمله راهکارهای مهم در پیشگیری از جرم و بازسازی هویت مجرمانه افراد هستند. این مفاهیم بر اساس نظریه‌های اجتماعی و روان‌شناختی تأکید دارند که فراهم آوردن فرصت‌های برابر اجتماعی و اقتصادی می‌تواند به طور مؤثری به تغییر رفتارهای مجرمانه کمک کند و از تثبیت هویت مجرمانه جلوگیری کند.

توانمندسازی اجتماعی به فرآیندهایی اشاره دارد که افراد را قادر می‌سازد تا به طور فعال در جامعه مشارکت کنند، نقش‌های مثبت اجتماعی را بپذیرند و از منابع و فرصت‌های اجتماعی به طور بهینه استفاده کنند. این فرآیند شامل ارتقای پیوندهای اجتماعی، تقویت اعتماد به نفس، و ارتقای مهارت‌های ارتباطی و اجتماعی است. در زمینه پیشگیری از جرم و هویت مجرمانه، توانمندسازی اجتماعی می‌تواند در چندین بعد مؤثر باشد:

۱. تقویت روابط خانوادگی و اجتماعی: برای فردی که به هویت مجرمانه رسیده، بازگشت به شبکه‌های اجتماعی سالم و مثبت می‌تواند به بازتعریف هویت و کاهش رفتارهای انحرافی کمک کند. به گفته



هیرشی (۱۹۶۹)، هر چه پیوند فرد با نهادهای اجتماعی مثبت (مانند خانواده، مدرسه و گروه‌های اجتماعی مثبت) قوی‌تر باشد، احتمال انحرافات کاهش می‌یابد.

۲. آموزش و مهارت‌آموزی: فراهم کردن آموزش‌های حرفه‌ای و مهارتی برای افراد در معرض خطر، به آنان این توانمندی را می‌دهد که از مسیرهای مثبت اجتماعی بهره‌برداری کنند. این آموزش‌ها همچنین می‌تواند به تقویت حس هویت اجتماعی سالم کمک کند.

توانمندسازی اقتصادی به معنای فراهم آوردن فرصت‌های شغلی، منابع مالی، و شرایط اقتصادی مناسب برای افراد است تا بتوانند به طور مستقل و پایدار در جامعه زندگی کنند. این فرآیند می‌تواند تأثیر زیادی بر کاهش جرم و انحراف اجتماعی داشته باشد. در بسیاری از مواقع، محرومیت اقتصادی و نبود فرصت‌های شغلی باعث می‌شود افراد به سمت رفتارهای مجرمانه سوق پیدا کنند تا نیازهای مادی خود را برآورده کنند. توانمندسازی اقتصادی می‌تواند در این زمینه تأثیرات مثبت زیادی داشته باشد:

۱. کاهش فقر و محرومیت: یکی از دلایل اصلی وقوع جرم، به‌ویژه در جوامع فقیر، فقر اقتصادی است. زمانی که افراد قادر به تأمین نیازهای اولیه خود نباشند، احتمال درگیر شدن در رفتارهای مجرمانه افزایش می‌یابد. از این رو، ارائه فرصت‌های شغلی، حمایت‌های مالی، و بهبود شرایط زندگی می‌تواند از تبدیل افراد به مجرمان جلوگیری کند.

۲. ایجاد فرصت‌های شغلی و کارآفرینی: فراهم کردن شرایط مناسب برای کارآفرینی و ایجاد مشاغل پایدار می‌تواند برای افراد در معرض خطر، به‌ویژه جوانان، فرصت‌هایی برای کاهش تعلق به گروه‌های بزهکار و هویت مجرمانه فراهم آورد. به گفته کلارد و اوهلین (۱۹۶۰)، افرادی که از فرصت‌های شغلی و اقتصادی محروم هستند، احتمالاً به گروه‌های بزهکار پیوسته و هویت مجرمانه را در خود نهادینه می‌کنند.

۴. آموزش مهارت‌های ارتباطی و بازتعریف هویت

آموزش مهارت‌های ارتباطی یکی از راهکارهای مهم در توانمندسازی فردی و اجتماعی است که می‌تواند در فرآیند بازتعریف هویت مجرمانه نقش اساسی ایفا کند. در واقع، افراد به‌ویژه کسانی که با هویت مجرمانه شناخته می‌شوند، اغلب به دلیل مشکلات در برقراری ارتباط مؤثر و مثبت با دیگران دچار انحرافات اجتماعی می‌شوند. این مشکلات ارتباطی ممکن است ناشی از تجربیات منفی قبلی، طرد اجتماعی یا عدم توانایی در ایجاد روابط سالم و مثبت باشد. از این رو، آموزش مهارت‌های ارتباطی می‌تواند به این افراد کمک کند تا از طریق تعاملات مثبت و بهبود روابط اجتماعی، هویت مجرمانه خود را بازتعریف کنند.

۱. ارتباطات مؤثر و بازتعریف هویت: آموزش مهارت‌های ارتباطی به فرد این امکان را می‌دهد که ارتباطات مؤثری با دیگران برقرار کند و این امر می‌تواند منجر به بازتعریف هویت فردی و اجتماعی او شود. برای مثال، فردی که در معرض برچسب‌های اجتماعی منفی و طرد از گروه‌های اجتماعی است، ممکن است به دلیل مشکلات در برقراری ارتباط مؤثر با دیگران، هویت مجرمانه را پذیرفته و به آن پیوند خورده باشد. اما با آموختن

مهارت‌های ارتباطی مانند گوش دادن فعال، بیان احساسات به‌طور شفاف و واضح، مهارت‌های حل تعارض و مدیریت استرس، فرد می‌تواند روابط اجتماعی سالمی برقرار کرده و از انزوای اجتماعی و گروه‌های بزهکار فاصله بگیرد (بهرامی، ۱۳۹۳).

۲. مهارت‌های اجتماعی و تقویت هویت مثبت: یکی از اهداف مهم آموزش مهارت‌های ارتباطی، تقویت هویت مثبت است. این مهارت‌ها به افراد کمک می‌کنند تا احساس ارزشمندی و اعتماد به نفس بیشتری داشته باشند و به تبع آن، از رفتارهای انحرافی فاصله بگیرند. به‌ویژه در جوامع پر تنش یا افراد آسیب‌پذیر که با مشکلات اجتماعی زیادی روبه‌رو هستند، آموختن مهارت‌های ارتباطی می‌تواند راهی برای ایجاد روابط اجتماعی مثبت و تقویت هویت اجتماعی غیرمجرمانه باشد (کمالی، ۱۳۹۵).

۳. بازتعریف هویت از طریق تعاملات اجتماعی: به نظر مید (۱۹۳۴)، هویت فردی از طریق تعاملات اجتماعی و ارتباطات با دیگران ساخته می‌شود. در این فرآیند، فرد می‌تواند در روابط جدید خود بازتعریف شده و به جای پذیرش هویت مجرمانه، هویت‌های مثبت و سازنده‌ای را به خود بپذیرد. آموزش مهارت‌های ارتباطی به فرد این امکان را می‌دهد که در این فرآیند، تعاملات خود را به‌گونه‌ای تغییر دهد که در مسیر بازسازی هویت اجتماعی حرکت کند و از درگیری‌های مجرمانه دوری کند. به‌ویژه زمانی که این آموزش‌ها در بستر گروه‌های حمایتی و نهادهای اجتماعی مانند خانواده، مدرسه و مراکز مشاوره صورت گیرد، می‌تواند اثرات طولانی‌مدتی بر تغییر هویت فرد داشته باشد.

۴. جلوگیری از بازتولید هویت مجرمانه: آموزش مهارت‌های ارتباطی همچنین می‌تواند به جلوگیری از بازتولید هویت مجرمانه کمک کند. افرادی که از آسیب‌های اجتماعی و برچسب‌زنی‌های منفی رنج می‌برند، در صورتی که از مهارت‌های ارتباطی و روانی مؤثر برخوردار نباشند، ممکن است به راحتی درگیر گروه‌های انحرافی شوند و هویت مجرمانه خود را تقویت کنند. با این حال، آموزش این مهارت‌ها می‌تواند مانعی برای ورود افراد به این گروه‌ها باشد و آن‌ها را از مسیری که به‌طور غیرمستقیم به ارتکاب جرم می‌انجامد، بازدارد (ملاح، ۱۳۹۷، ص. ۵۴).

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان می‌دهد که فرآیند شکل‌گیری هویت مجرمانه، نه تنها یک پدیده فردی بلکه به‌شدت تحت تأثیر نهادهای اجتماعی و تعاملات فرد با این نهادها است. خانواده، مدرسه، نظام عدالت کیفری و رسانه‌ها به‌عنوان نهادهای کلیدی در فرآیند اجتماعی‌سازی فرد، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری یا تغییر هویت مجرمانه دارند.

خانواده به‌عنوان اولین و مهم‌ترین نهاد اجتماعی می‌تواند تأثیرات عمیقی بر شخصیت فرد داشته باشد. روابط ناسالم یا آسیب‌زا در خانواده، به‌ویژه در سال‌های اولیه زندگی، می‌تواند زمینه‌ساز بروز رفتارهای انحرافی و شکل‌گیری هویت مجرمانه باشد. مدرسه، به‌عنوان نهاد اجتماعی‌ساز بعدی، در صورتی که شرایط آموزشی و اجتماعی مناسب فراهم نکند، می‌تواند به مرکز تجمع فشارهای اجتماعی، تبعیض و طرد اجتماعی تبدیل شود



و این امر فرد را به سمت پذیرش هویت مجرمانه سوق دهد. نظام عدالت کیفری، به‌ویژه از دیدگاه نظریه برچسب‌زنی، می‌تواند با اعمال مجازات‌های سخت‌گیرانه و برچسب زدن به فرد به‌عنوان مجرم، به تثبیت هویت مجرمانه کمک کند. در نهایت، رسانه‌ها، با قدرتی که در شکل‌دهی به نگرش‌ها و هنجارهای اجتماعی دارند، می‌توانند تصویری اغراق‌شده از جرم و بزه‌کاران ارائه دهند که این امر می‌تواند به تقویت هویت مجرمانه در برخی افراد منجر شود.

در نتیجه، اصلاحات در هر یک از این نهادها، به‌ویژه با تمرکز بر ایجاد فضاهای حمایتی و اصلاحی به جای مجازات‌های صرفاً تنبیهی، می‌تواند به کاهش شکل‌گیری هویت مجرمانه و بهبود فرآیند بازپروری افراد کمک کند. پژوهش‌های بیشتر در این زمینه می‌تواند به طراحی سیاست‌های اجتماعی و قضائی مؤثرتری برای پیشگیری از جرم و کاهش آسیب‌های اجتماعی منجر شوند. این تحقیق بر لزوم تغییر نگرش‌های اجتماعی و ساختارهای نهادهای اجتماعی تأکید دارد تا فضای اجتماعی مناسبی برای رشد سالم افراد ایجاد شود و از طرد اجتماعی و انحرافات ناشی از آن جلوگیری شود.

منابع

- امینی، مجتبی. (۱۳۹۶). پیشگیری از جرم با تأکید بر رویکردهای اجتماعی و اقتصادی. تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
- درویشیان، مریم. (۱۳۹۰). نظریه‌های جرم‌شناسی: مفاهیم و رویکردها. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رضایی، سعید. (۱۳۹۸). بازتعریف هویت اجتماعی در فرایند انحراف و جرم: مطالعه‌ای بر اساس نظریه‌های اجتماعی. تهران: بی‌نا.
- ساعی، علی. (۱۳۹۲). توانمندسازی اجتماعی: مفاهیم و کاربردها. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شجاعی، مهدی. (۱۳۹۲). توانمندسازی اقتصادی و اجتماعی در توسعه پایدار. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- شیری، سجاد. (۱۳۹۰). بررسی کار عمومی به‌عنوان جایگزین زندان. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کمالی، نادر. (۱۳۹۵). جرم‌شناسی: تئوری‌ها و روش‌ها. تهران: انتشارات معارف.
- کوهستانی، نوید. (۱۳۹۵). محرومیت اجتماعی و جرم: تحلیل و تفسیر بزهکاری در جوامع معاصر. تهران: انتشارات پارسه.
- محمدی، سعید. (۱۳۹۶). نظریه‌های نوین جرم‌شناسی و جامعه‌شناسی جنایی. تهران: نشر نگاه دانش.
- محسنی، مرتضی. (۱۳۹۴). بررسی برنامه‌های درمانی در پیشگیری از جرم و بازپروری مجرمان. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم اجتماعی.
- نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین. (۱۳۹۳). نظریه‌های اجتماعی و جرم‌شناسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- Bazemore, G., & Umbreit, M. (1995). A Comparison of Four Restorative Conferencing Models. *The Australian and New Zealand Journal of Criminology*, 28(2), 113-132.
- Becker, Howard S. (1963). *Outsiders: Studies in the Sociology of Deviance*. New York: Free Press.
- Blumer, H. (1969). *Symbolic interactionism: Perspective and method*. Prentice-Hall.
- Clarke, R. V., & Cornish, D. B. (1985). Modeling offenders' decisions: A framework for research and policy. *Crime and Justice*, 6, 147-185.
- Ferrell, J. (1999). *Cultural criminology*. Northeastern University Press.
- Hirschi, T. (1969). *Causes of delinquency*. University of California Press.
- Lemert, Edwin M. (1951). *Social pathology*. New York: McGraw-Hill.
- Mead, G. H. (1934). *Mind, self, and society*. University of Chicago Press.
- Merton, R. K. (1948). *Social Theory and Social Structure*. Free Press.

